

ونزوئلای چاوز و پس از چاوز

ترجمه: سودابه رخش



عکس AP

قبول کنید که دیپلمات‌های آنها حرفه‌ای هستند. ما حرفه‌ای‌بودن دیپلماسی را از دست داده‌ام.»

ونزوئلا یکی از بزرگ‌ترین ذخایر نفت جهان را دارد و اکثر درآمد دولت ناشی از صادرات نفت است.

چاوز در زمان قدرت، شرکت ملی نفت را وادار به توزیع غذا و اجرای برنامه‌های اجتماعی کرد. تولید نفت کاهش یافت. مقامات سابق می‌گفتند: چاوز اغلب طرح‌های اجتماعی و سیاسی جدیدی را آغاز و برای آن بودجه صرف می‌کرد. اما سپس علاقه‌اش را در آن زمینه از دست می‌داد و همه‌چیز را رها می‌کرد. کودتای کوتا مدت مخالفان در سال ۲۰۰۲ و اعصاب فلج‌کننده کارگران شرکت نفت، میل چاوز برای کنترل کشور را افزایش داد. به‌جای نپادهای قوی، تصویری از یک مرد قدرتمند بر حیات ملی مسلط شد. دستگاه قضایی، بوروکراسی و ناظران انتخاباتی به‌خاطر مخالفت، بخش اعظمی از استقلالشان را از دست دادند. اما انطور که سیمون رودریگز، رهبر حزب سوسیالیسم و آزادی می‌گوید: بزرگ‌ترین تغییرات پس از سال ۲۰۰۶ و به‌دنبال پیروزی چاوز در انتخابات و به قدرتش رسیدن او برای سومین‌بار اتفاق افتاد.

به گفته رودریگز: «دولت چاوز را می‌توان به دو دوره مشخص تقسیم کرد: دوره اول از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۷ که فقر شدید کاهش یافت و برنامه‌های کمک‌های اجتماعی بر جمعیت تاثیرگذار بود. اما از سال ۲۰۰۷ تاکنون سرمایه‌گذاری‌های اجتماعی کاهش یافته همچنان که آزادی‌های دموکراتیک» رودریگز می‌افزاید: «چاوز در سال ۲۰۰۷ با ترک‌بپ کردن احزاب کوچک‌تر و جنبش‌های اجتماعی، «حزب سوسیالیست متحد ونزوئلا» را تشکیل داد. نخبگان اطراف چاوز رونق گرفتند و خوشاوندگرایی افزایش یافت.»

یکی از فعالان ونزوئلایی که حامی اپوزیسیون سنتی ونزوئلا نیست می‌گوید: «از طریق مدیریت ارز، در زمان کوتاهی بورژوازی بولیواری کوچکی توانستند ثروت‌های زای به دست آورند. برای نخبگان جدید این موقعیت از رونق صنعت پرسودتر بود.» به گفته برخی از حامیان چاوز، بزرگ‌ترین پیروزی او نه سیاسی بلکه احساسی بود. در زمان چاوز، فقر و نابرابری به‌شدت در ونزوئلا کاهش یافت، دولت صداهازر خانه برای فقرا ساخت و مدارس جدید، دانشگاه‌ها و کلینیک‌های بهداشتی نیز افتتاح شد، اما با افزایش هزاردرصدی قیمت نفت در

در اولین سالگرد مرگ هوگو چاوز، میراث او همچنان بر زندگی سیاسی ونزوئلا غالب است؛ پرتره او روی تابلوهای تبلیغاتی دولتی نصب‌شده و دیوارهای شهری نیز پر از گرافیتی‌هایی از چهره اوست. پنجم مارس اولین سالگرد مرگ چاوز پس از نبرد با سلطان بود. میراث او مانند بقیه سیاست‌های ونزوئلا محل بحث است، اما هیچ بحثی نیست که او چهره‌ای دگرگون‌کننده بود. در میان حیرت مخالفان، بسیاری از فقرای ونزوئلا برای چاوز مانند یک قدیس سوگوری و ادای احترام کردند.

وقتی چاوز درگذشت، دیلما روسف، رئیس‌جمهور برزیل او را یک «آمریکای لاتینی بزرگ» و «رهبر برجسته» نامید. مורالس، رئیس‌جمهور بولیوی نیز گفت: «چاوز حالا زنده‌تر از همیشه است» و حتی ویلیام هیگ، وزیر امورخارجه بریتانیا نیز از او به‌عنوان کسی که «تاثیر پایداری بر ونزوئلا و دیگر کشورها، داشته، یاد کرد.

شاید دلیل این ادای احترام قابل درک است. در طول دوره چاوز، از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۱، ونزوئلا در شاخص توسعه انسانی سازمان ملل، هفت‌پله صعود کرد و از بین ۱۸۷ کشور جهان در جایگاه ۷۳ قرار گرفت. به گزارش کمیسیون اقتصادی سازمان ملل در مورد آمریکای لاتین، فقر در سال ۲۰۱۱ به ۲۹٫۵درصد رسید در حالی که در سال ۲۰۰۲ فقر ۴۸درصد بود. نام چاوز برای اولین‌بار در سال ۱۹۹۲ و پس از کودتای ناکام او و دیگر نظامیان مطرح شد. آنالوس گرانو، مشاور حقوقی و از حامیان دولت سوسیالیستی ونزوئلا در حالی که در یک میدان عمومی با دوستانش به تماشای سخنرانی قدیمی چاوز نشسته می‌گوید: «او با قبول مسوولیت شکست در یک برنامه تلویزیونی، فقط در عرض ۲۰ثانیه روح ونزوئلا را تسخیر کرد.»

جنبش‌های اعتراضی برای آزادی او از زندان مبارزه کردند و چاوز در دسامبر ۱۹۹۸ با وعده‌های اجتماعی، مبارزه با فساد و مفهوم جدیدی از شهروندی ونزوئلا از طریق صندوق رای به قدرت رسید.

گرانو می‌گوید: «او فقط یک رهبرسیاسی نبود بلکه یک رهبر معنوی بود.»

یکی از فروشنده‌گان خیابانی هم درباره چاوز می‌گوید: «او تنها رئیس‌جمهوری بود که به فقرا اهمیت می‌داد. او تاکنون بهترین رئیس‌جمهور ما بوده است.» یکی از بانزنیستگان ونزوئلایی هم در مورد چاوز می‌گوید: «او عشق به فرهنگ و نمادهای وطن‌پرستانه‌مان را به ما آموخت و من از زمان انقلاب فرد دیگری «شدم».

اما هستند بسیاری که چنین نظری ندارند و همین شوروحال را در جهت مخالف دارند. ماریا فرناندز، یکی از معترضان مخالف در این زمینه اینچنین می‌گوید: «هیچ‌چیز خوبی در مورد چاوز وجود ندارد و کسانی که از او حمایت می‌کنند فریب‌خورده هستند. در این کشور مدیریت مناسبی وجود ندارد.»

گابریلا آلفونسو، یکی دیگر از مخالفان چاوز می‌گوید: «من می‌فهمم که چرا مردم از مرگ چاوز اندوهگین هستند. می‌توانم درک کنم که چرا مردم از لحاظ عاطفی به او وابسته بودند، و برای برخی مانند عیسی مسیح بود، اما عالی خواهد شد اگر ونزوئلایی‌ها بتوانند ارتباطی عاطفی با شخصی که می‌تواند برای آنها شغل و امنیت فراهم کند، برقرار کنند.»

برای برخی، بزرگ‌ترین شکست چاوز در اجرای چشم‌انداز خود–عدم توانایی در مدیریت جزئیات دولت بوروکراتیک مدرن– بود و نه ارزش‌های سیاسی «انقلاب بولیواری» او.

میولوس آلکالی، می‌گوید که او در زمانی که سفیر ونزوئلا در سازمان‌ملل بود برای اولین‌بار شاهد این مشکلات بود. آلکالی که در ابتدا یکی از حامیان چاوز بود به‌دلیل آنچه او بی‌عرضگی دولت می‌خواند، سرخورده شد. آلکالی در این زمینه می‌گوید: «دستگاه دیپلماتیک با کمیصرهای ایدئولوژیک که هیچ تجربه‌ای نداشتند پر شده بود.»(اگرچه با بسیاری از تصمیم‌های سیاسی چاوز مخالف است اما فقدان سیاستمداری کارکشته را یکی از بدترین رویکردهای دولت چاوز می‌داند. او می‌گوید: «شما می‌توانید مواضع ایدئولوژیک قوی‌ای در دیپلماسی داشته باشید، مانند کوبا. چه با اقدامات آنها موافق باشید یا مخالف باید

جهان

ادامه از صفحه ۷

کویت می‌تواند شورای همکاری خلیج فارس را نجات دهد؟

همچنین ریاض و ابوظبی معتقدند قطر به سوریه و شورشیان یمن کمک‌های نظامی می‌کند، در حالی که اعضای این شورا مخالف چنین کمک‌هایی هستند، همچنین آنها به اتفاقاتی که در سال ۲۰۱۱ در منامه افتاده، اشاره می‌کنند و معتقدند قطر و ایران به آشوب‌گران کمک کرده‌اند تا جایی که ارتش این شورا مجبور به مداخله شده است. در عین حال دادگاه اماراتی در تاریخ سوم فوریه برای پزشک قطری محمود الجیده که از گروه اسلامی الاصلاح (از شعبه‌های اخوان‌المسلمین) حمایت می‌کرده است مجازات هفت سال زندان در نظر گرفت. بعدها مشخص شد این پزشک عربی در قردوگاه دوبی در ۲۶فوریه ۲۰۱۳ دستگیر شده است، همچنین دو شهروند اماراتی به جرم حمایت از این گروه هر کدام به پنج سال زندان محکوم شدند.
گفتنی است که به‌تازگی و در سال ۲۰۱۴ ۲۰ نفر از شهروندان اماراتی و مصری به جرم تشکیل یک شاخه از گروه‌اخوان‌المسلمین که در این کشور غیرقانونی است، به پنج سال زندان محکوم شدند چنین تنش‌هایی همچنن با اظهارات شیخ یوسف القرضاوی از شبکه خصوصی خود که در دوحه است نیز همراه شده است، اظهاراتی که مقلمات ابوظبی آن را توهین به امارات متحده می‌دانند،شیخ مشهوری که کوچک‌ترین فرصتی را برای حمایت از گروه اخوان‌المسلمین در مصر و اقتصاد از حکومت نظامیان بر این کشور از دست نمی‌دهد. در چنین شرایطی و با توجه به اوضاع بحرانی کشور مصر اظهارنظرهای شیخ قرضاوی در نقد کمک‌های عربستان‌سعودی و امارات‌متحده عربی باعث اعتراض رسمی این کشورها به دولت قطر شده‌است.
هرچند در این زمینه وزیرخارجه قطر خلید بین باث اعتراض رسمی این کشورها به دولت قطر نشده‌است.
هرچند در این زمینه وزیرخارجه قطر خلید بین محمداثیه گفته است که اظهارات شیخ قرضاوی از مواضع دولت‌این کشور متفاوت است و تنها اظهار نظرهایی که از تلویزیون رسمی این کشور به بخش می‌شود نشان‌دهنده دیدگاه دولت قطر و مورد تایید آنهاست.
با این حال مقامات شورای هماهنگی خلیج‌فارس به دولت این کشور یادآوری کرده‌اند که بر اساس توافق قبلی دولت قطر متعهد شده است که مانع از بخش برنامه شیخ قرضاوی شود که تاکنون

به این تعهد خود عمل نکرده است. در این میان به نظر می‌رسد مدارکی که عربستان‌سعودی علیه قطر جمع‌آوری کرده یکی از مهم‌ترین دلایل تنش بین این کشور و اعضای این شورااست. بر اساس این مدارک عربستان‌سعودی مدعی شده است که قطر امکان رفت‌وآمد شهروندان بدون اسم را که به‌گفته این کشور ایرانی هستند در این منطقه فراهم می‌کند، که عربستان‌سعودی این افراد را جاسوس خوانده است و به گفته منابع موثق این ادعا یکی از مهم‌ترین مسایل مورد اختلاف در آخرین جلسه این شورا و همچنین فراخواندن سفرای این کشورها از قطر بوده است، که البته اعضای این شورا نتوانسته‌اند مدرک قابل‌قبولی برای اثبات گفته‌های خود ارائه کنند. این در حالی است که اخیرا ریاض، ابوظبی و منامه و حتی عمان که روابط نزدیکی با ایران دارند نیز در این‌باره به قطر هشدار داده‌اند.
در چنین شرایطی که تنشی به‌سابقه در طول تاریخ تشکیل این شورا بر اعضای آن به وجود آمده است، میانجیگری کویت برای حل این بحران بیش از پیش احساس می‌شود و اجلاس سران عرب که در ۲۵مارس امسال در کشور کویت برگزار می‌شود می‌تواند فرصت مناسبی برای میانجیگری این کشور جهت حل بحران به‌وجودآمده در شورای هماهنگی خلیج‌فارس باشد.
در نهایت اینکه مساله پیش‌آمده در بین اعضای این شورا نشان‌دهنده آن است که چگونه پس از گذشت سده‌هه هنوز اعضای این شورا نگران اصول امنیتی مقدس خود هستند تا جایی که حتی حاضر به اخراج یکی از اعضای مهم خود‌شده‌اند.

همان میزان تحت انقیاد قرار می‌دهد.»بن) امیدوارانه به خیزش دانش‌جویان و کارگران و سیاست‌های رادیکال آنها به‌عنوان سوختی که حزب کارگر برای تحقق دموکراسی در بریتانیا نیاز داشت، دل بسته بود. او تاکید داشت: «مبارزه طولانی ما برای دموکراتیزه کردن قدرت در بریتانیا، آغازی برای جنبش ماست.» او همه اینها را در یک سخنرانی تکان دهنده در «جامعه‌فابین» در سال ۱۹۷۱ ارایه کرد. سخنرانی درباره سیاست‌های دموکراتیک بود. «برخی می‌گویند مردم در حال حاضر دولتی مسوول و انسانی می‌خواهند که منافع اقتصاد را منصفانه‌تر توزیع کند. می‌گویند مردم این را بیش از تغییرات رادیکال می‌خواهند. اما این را برای منافع خود و کم کردن اعتمادبه‌نفس مردم می‌گویند تا در نهایت سرمایه‌داری ملایمی داشته باشند. کاملا بدیهی است که باید مسوولیت‌پذیر، انسانی و عملگرا باشیم. ولی حرف من این است که در مواجهه با مشکلات جامعه مدرن، مردم بیشتر اقدامات رادیکال و جمعی طلب می‌کنند (نه کمتر) و آنچه ما کم داریم ابزار تغییرات رادیکال نیست بلکه اراده مواجهه با نیروهای قدرتمند در جامعه است.»

اصلی‌ترین مورد «افشار مهیج دموکراتیک» این بود که می‌توانست به‌مثابه «قدرت خشنی‌کننده» قدرت‌های موجود عمل کند. «یک رهبر واقعی به نیروهایی که توسط فراآیند آموزش تشویق و بسیج می‌شوند، میدان می‌دهد. نقش معلم یا راهنما چیزی است که به‌عنوان مهم‌ترین نقش رهبر سیاسی باید ببینیم.»

او در سال ۱۹۷۲ در کنفرانس اتحادیه به TUC گفت: «اتحادیه برای توضیح کارهایش به کسانی که عضو نیستند تلاش زیادی نمی‌کند، حتی به همسران و خانواده اعضا. شما به خودتان اجازه می‌دهید نماینده عموم باشید… نه حزب و نه TUC به اندازه کافی از دیگر جنبش‌های اعتراضی و اصلاحی حمایت نکرده‌اند»

بن همیشه سخنرانی‌هایش را با یادآوری این نکته به پایان می‌برد که همیشه کسانی که قدرت را به چالش کشیده‌اند (از مسیحیان اولیه تا خواستاران حق رای) با انگ «خیال‌بال» و «فراطی» رانده شده‌اند.

در اواخر دهه ۱۹۷۰ خود او و همین سیاق تهدید شد. در رسانه‌ها «بنیسم» استعارای شد برای نامیدن اولتراپیگرای(«دروغو و دیوانه». بسیاری از همکاران بن در پارلمان تحت‌تاثیر موج رسانه‌ای علیه بن او را «خطرناک‌ترین مرد بریتانیا» می‌خواندند. آنها چنین القابی را در جنگ شدید بر سر مصاحره مفهوم دموکراسی که در دهه‌های بعدی حزب کارگر را لرزاند، مانند سلاحی به کار می‌گرفتند. به‌ناچار تاثیر بن بر حزب کارگر به حاشیه رفت و این خود به خردشدن حزب کارگر از دهه ۱۹۸۰ به‌بعد کمک کرد. بی‌شک این اتفاقات توتنی بن را ساکت نکرد؛ او که معروف بود جمع چندین صدفتری از انواع و اقسام مخاطبان را با سخنرانی‌هایش به سر شوق می‌آورد. او مفهومی را که از پتانسیل دموکراسی رادیکال در ذهن داشت و برای اولین‌بار در سال ۱۹۷۱ مطرح کرد، بارها تکرار کرد و هر بار با واکنش مثبت مردم مواجه شد

«مردم باید بدانند که تا وقتی که به‌لحاظ سیاسی متکی به خود نباشند و برای سازماندهی با کسانی که به آنها نزدیک هستند، آمادگی نداشته باشند پیشرفت چندانی نخواهند داشت. فلسفه فردگرا را رهبران سیاسی آریستوکرات به‌طور ظریفی پیوند خورده و آنها را به تاج‌آباد هدایت می‌کند»

منبع:گاردین

نگاه

لیبی بی‌ثبات، میراث دیکتاتوری و دخالت خارجی



اردشیر زارعی‌قنوتی

تحولات لیبی بعد از سه‌سال که از سرنگونی «معمر قذافی» رئیس‌جمهوری مملوع این کشور می‌گذرد همچنان در صدر خبرهای بین‌المللی بوده و این کشور در بی‌ثباتی کامل قرار دارد. تحولات این کشور که ابتدا طی اعتراضات مردمی کلید خورده و بعدا به شورش مسلحانه و جنگ داخلی کشیده شد، سرانجام با دخالت خارجی به بهانه «اقدامات بشردوستانه» توسط قدرت‌های غربی و مشارکت کشورهای نفتی عرب به سقوط رژیم قذافی منجر شد. در یازل لیبی با چین قطعات آن به ترتیب رخدادهای زمانی و روند حرکتی بحران نشان می‌دهد که مسیر وقایع از روند طبیعی و منطقی خارج شده و هم‌اینک یک میراث شوم از خود بر جای گذاشته است.

خیزش‌های عربی هر چند در سیر طبیعی خود در تونس و مصر به سرنگونی دیکتاتوری‌های مادام‌العمر «زین‌العابدین بن‌علی و حسنی مبارک» منجر شد و هم‌اکنون طی دوران گذار آنارشیک خود در یک مسیر زیگزاگی به حیات خویش ادامه می‌دهد اما این روند در مورد لیبی و سوریه از همان اول فاقد بنیان سیر تکامل طبیعی بود. وقایع و رخدادهای این دو کشور بیشتر حاصل دخالت بیرونی و در چارچوب معادلات ژئوپلیتیک منطقه رقم خورده که بازتاب آن هم‌اینک در بی‌ثباتی، جنگ داخلی و فروپاشی نظم سیاسی – اجتماعی در ابعاد ملی خود را بروز می‌دهد.

از آنجا که رخدادهای لیبی فاقد ذات خودپنید و عنصر ملی در مرحله اعتراضات مدنی و سپس با دخالت خارجی در طول جنگ داخلی و حمله خارجی برای سرنگونی حاکمیت موجود بود، است روند دوران گذار این کشور در چارچوب انقلابی با اصلاحی حرکت نخواهد کرد. آنچه هم‌اینک در این کشور می‌گذرد بازتاب قابل پیش‌بینی و منطقی نسبت به یک کنش آنارشیک و شورش‌گرانه است که شرق و غرب این کشور را در قالب تجزیه‌طلبی در تقابل با هم قرار داده و عنصر قانونمندی شرایط دوران گذار را دستخوش هرج‌ومرج بین گروه‌های مسلح شبه‌نظامی با امروز با یک خودساخته مرکزی در طرابلس قرار می‌دهد. لیبی امروز با یک وضعیت کاملا بی‌ثبات و شکننده روبه‌رو است که به واسطه عدم همین قانونمندی و نبود الترناتیو ملی برای تعیین مسیر روندهای ژلاتینی دوران گذار، حداقل در کوتاه‌مدت هیچ انتخابی به غیر از منازعه و تقابل بین بازیگران نامتجانس نخواهد داشت. اینکه گروه‌های شبه‌نظامی مسلح هر وقت اراده می‌کنند در پارلمان را بسته با مقامات ارشد دولتی را برای کسب امتیاز به گروهان می‌گیرند بیش از آنچه ارتباط این کشور در نبود یک دولت مقتدر مرکزی و عدم اشتراک منافع بین بازیگران عرصه میدان نبرد خواهد بود.

رای عدم‌اعتماد مجلس لیبی در روز سه‌شنبه ۱۱مارس به «علی زیدان» نخست‌وزیر این کشور که با رای ۱۲۴ نماینده، موجب برکناری وی و برگمار «عبدالله الطنی» وزیر دفاع به این سمت شد، زنگ خطری است که برای تشدید تنش و بی‌ثباتی لیبی به صدا درآمده است. برکناری زیدان به بهانه عدم‌توانایی تامین امنیت ملی و به تازگی فروش غیرقانونی نفت توسط شورشیان تحت رهبری «ابراهیم الحضران» از پایانه نفتی السدره در شرق کشور انجام گرفت، رویه ماجراجوی است که واقعیت ذاتی آن تا حدودی از نظرها دور مانده است.

بحث فروش نفت قاچاق با یک نفتکش با پرچم کره‌شمالی و عدم‌توانایی زیدان برای جلوگیری از آن در واقع اصل صورت مساله نبوده و بنیان قضیه در جایی قرار دارد که می‌توان از آن به‌عنوان فروپاشی ملی و حاکمیت ملوک‌الطوایفی شبه‌نظامیان مسلح در ساخت سیاسی – اجتماعی لیبی از آن یاد کرد. فاجعه لیبی از فردای سقوط معمر قذافی آغاز شد که شورشیان مسلح به‌طور شنیع و واقعی وی را کشتند و سیستم رفاه اجتماعی حاکم بر کشور که دستاورد مثبت حاکمیت گذشته بود را ملغی اعلام کرده و سهم قدرت را در فاز قانون اسلحه تحکیم بخشیدند. به‌لحاظ قانونی و حقوق بین‌الملل در شرایط دخالت نظامی خارجی مسوولیت اداره کشور از دولت ساقط‌شده سلب می‌شود و به دوش فعالان شرایط جدید خواهد بود. به همین دلیل هم‌اینک که لیبی در شرایط بی‌ثباتی مطلق به سر می‌برد و خطر جنگ داخلی و تجزیه کشور بیش از هر زمان دیگری وجود دارد به همان اندازه که به قدرت رسیدگان داخلی مسوول هستند بالطبع دخالتگران خارجی نیز مسوولیت حقوقی در خصوص وضعیت جدید خواهند داشت.

تحولات لیبی در مرحله کنونی با توجه به واقعیت‌های موجود و کنش حوزه میدانی آن هیچ چشم‌انداز مثبتی برای ثبات و خروج از بن‌بست را نشان نمی‌دهد. آنچه هم‌اینک در عرصه سیاسی طرابلس می‌گذرد بیش از آنکه راه‌حل بحران باشد بیشتر یک تسویه حساب سیاسی و تعویض جایگاه قدرت از یک دسته تکنوکرات به یک جناح نزدیک به نظامیان است که در تحلیل نهایی هر دو فاقد جایگاه ملی و اقتدار عمل جهت حفظ یکپارچگی کشور هستند. چنانچه بازیگران داخلی و حامیان خارجی آنان بسیار فوری در چارچوب مصالحه و آشتی ملی حول یک برنامه «نظم فدرال» حرکت نکنند، در بهترین شرایط بی‌ثباتی کنونی ادامه می‌یابد و در وضعیت بدبینانه خطر تجزیه و جنگ داخلی لیبی را در گرداب خود گرفتار خواهد کرد. شورپنخانه لیبی امروز برای رسیدن به وضعیت سومالیزه‌شدن، تمامی عناصر مخرب لازم را در بطن تحولات خود مهیا کرده است و این خطر خطی فراتر از جغرافیای این کشور تمامی همسایگان آن را هم تهدید می‌کند.

از همان ابتدا نیز هیچ «روایی» برای لیبی قابل‌تصور نبود و انتهای این وضعیت نیز تنها در قالب «کابوس» در آینده خود را نشان می‌دهد. دلیل ساده و قابل‌فهم این واقعیت هم در این است که تحولات این کشور از همان آغاز در چارچوب یک شورش و تغییر جایگاه ژئوپلیتیک رقم خورده و تحت هیچ الگوی تحلیلی در قالب یک خیزش مردمی و ملی قابل‌توجیه نخواهد بود. سکوت به اصطلاح بشردوستانه برای دخالت بشردوستانه خارجی در لیبی لحظه‌شماری می‌کردند و امروز در کنار شبه‌نظامیان مسلح و تکنوکرات‌های بی‌ریشه حاکم بر این کشور خود را از پذیرش مسوولیت حقوقی و اخلاقی این اقدام دور نگه می‌دارند، رنگ خطر بزرگ‌تری است که می‌تواند در آینده نیز گریبان نقطه دیگری را در ژئوپلیتیک بین‌المللی بگیرد.



به یاد «تونی بن» پدر چپگرهای بریتانیا

قهرمان دموکراسی

لنو پانچ - ترجمه:میریم امیری

با وجود خدشهانپذیری تعهد «بن» به حزب کارگر بریتانیا، هرگز کسی او را متعلق به جناح چپ، راست یا میانه‌رو حزب نمی‌دانست. این نماینده پارلمان، در دوران جوانی، نه به قانون حزب چسبیده بود نه تجدیدنظرطلب بود، بلکه به حمایت از مبارزات ضداستعماری در آفریقا و به چالش کشیدن «سنت» گفتمان قانون اساسی بریتانیا، معروف بود. اینها به‌علاوه استفاده او از امکانات جدید مانند تلویزیون برای «الهام‌بخشی از نو» باعث شد «بن» را به عنوان رهبر مدرن‌کننده حزب بشناسند. بن همیشه می‌گفت تجربه‌اش در دولت در دهه ۱۹۶۰ بود که او را بیشتر به سمت چپ متمایل کرد. او خودش را به‌عنوان وزیر تکنولوژی می‌دید که چگونه به دانش و برنامه‌های کمپانی‌های خصوصی غیردموکراتیک وابسته است. از این‌رو دریافت اجتماعی‌کردن «ارتفاعت‌فرماندهی» اقتصاد برای تحقق دموکراسی معهود مساله‌ای اساسی است.

در دهه ۱۹۷۰ که حزب کارگر انتخابات را باخت، «بن» نسبت به آلترناتیو غیردموکراتیک بازار که «همه‌جا در حال ظهور است» هشدار داده بود. «آزادی هرچپ‌بستر از دولت» که درواقع به معنای «منفعت کمپانی‌های بزرگ، بود، هم‌زمان که «حمایت‌های دولت به حداقل رسیده است، شهروند نوین را به

نماینده کهنه‌کار حزب کارگر بریتانیا که هفته گذشته در ۸۸ سالگی درگذشت، اعتقادی راسخ و خدشهانپذیر به دموکراسی داشت. اگر حزب ریشه‌های جنبش را فراموش کرده است، بن هرگز از آنها دست نکشید. دو نکته هست که باید درباره «تونی بن» بدانیم؛ اول اینکه او همیشه نقش اصلی خودش را به‌عنوان یک مربی که در مسیر ارتقای ظرفیت و دموکراسی گام برمی‌داشت، سیاستمداربودن می‌دانست. دوم اینکه باز هم برخلاف بسیاری از سیاستمداران دیگر، او واقعا دموکراسی را دارای پتانسیل تغییر جهان می‌دانست. این دو ویژگی منحصربه‌فرد و کمیاب مشخص می‌کند که چرا او یکی از معدود رهبران سیاسی قرن ۲۰ بود که با وجود سبزی‌شدن زمان و ورود به دوران کهنسالی، رادیکال تر شد و نه محافظه‌کارتر.

«بن» در میثیتنگ انتخاباتی در سال ۱۹۵۰ (که در آن به‌عنوان کاندیدای حزب برگزیده شد) گفت: «مساله سوسیالیسم تنها پیشرفت مادی نیست، بلکه راهی برای تفکر است که می‌تواند در هر شهر و هر اجتماع و هر خانه‌ای راهی برای بازگویی پیدا کند.» هدف او «الهام‌بخشی از نو» و کارش «آموزش سوسیالیست‌ها»بود.